

اتحاد با مسیح

درس ۳، ابعاد اتحاد ما

سینکلر فرگوسن

حالا در درس سوم فقط کمی به ابعاد اتحادمون با مسیح می پردازیم و می خوام به آیات مختلف فکر کنیم، اما به نحوی که بتونیم این رو در کلمات پولس در دوم قرن تیان باب ۵، آیه ی ۱۷ خلاصه کنیم. اگه شما تقریباً در نسل من مسیحی شدید، پس این یکی از اولین آیاتی بود که تشویق تون کردند حفظش کنید؛ و این در ترجمه های مختلف به شکل های مختلف دیده می شه.

«اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه ای است»، یا مخلوق تازه ای است و بعداً درباره ی این ترجمه ی خاص نظرم رو می گم.

«در مسیح» بودن یعنی چی؟ اگه به روش تعلیم برکات انجیل، عادل شمردگی و فرزندخواندگی و تقدیس فکر کنید، متوجه می شید که غالباً این برکات طوری تعلیم داده شده که انگار به ترتیب به ما رسیده. گاهی اوقات پِش می گن «زنجیره ی طلایی».

برگزیدگی خدا، ما رو به سوی تولد تازه و ایمان آوردن هدایت می گنه؛ و ایمان آوردن به سوی عادل شمردگی هدایت می گنه؛ و به سوی تقدیس هدایت می گنه؛ و به سوی پایداری هدایت می گنه؛ و به سوی تجربه مون از جلال هدایت می گنه و فکر می کنیم که این جوانب مختلف نجات مون، پشت سر هم اتفاق می افتن و به صورت زنجیره به هم وصله و این می تونه راه مفیدی برای تفکر درباره ی برکات انجیل باشه. ما غالباً درباره ی این «زنجیره ی طلایی» صحبت می کنیم.

اما گاهی اوقات یه مشمولیتی در این هست، چون اگه فکرش رو بکنید، وقتی می گم، «برگزیدگی، تولد تازه، ایمان آوردن، و همین طور عادل شمردگی، فرزندخواندگی، پایداری و جلال»، انگار یه چیزی کمه. چی کمه؟ خُب، من درباره ی خداوند عیسی مسیح صحبت نکردم و گاهی اوقات وقتی مسیحیان این طوری فکر می کنند، معمولاً برکات انجیل رو از کسی که خود انجیله، یعنی خداوند عیسی مسیح، جدا می کنند.

حالا، کار پولس در دوم قرن تیان باب ۵ اینه که ضرورتاً به ما می گه وقتی در مسیح هستید، همه ی این برکات از آن شماسه. اون ها مثل زنجیره به دنبال هم نمی آن. همه ی این ها مال شماسه. شاید به تدریج اون ها رو تجربه کنید، اما در واقع همگی مال شما هستند، حتی جلال یافتن، به نوعی هم اکنون مال شماسه، چون یاد تونه که در دوم قرن تیان ۳ می گه ما از یه سطح از جلال به سطح دیگه ای تبدیل می شیم. گاهی این سرود رو می خونیم که، «آسمان به زمین اومد و جلال، جان مرا پُر کرد»؛ و در این درس ها، به تفکر درباره ی این دیدگاه می پردازیم که وقتی در عیسی مسیح هستیم؛ در عیسی مسیح و با او، همه ی برکات انجیل مال ماست.

به نظرم شاید این یکی از دلایلی باشه که نویسندگان عهد جدید از مثال ازدواج استفاده کردند. اگه از یه یک مرد متأهل فهمیده

بپرسید، «بیشترین چیزی که در همسرت دوست داری، چیه؟» اگه بگه زیبایی یا دست‌پخت یا مهارتش در گُلف رو دوست داره، پس نکته‌ی اصلی رو نادیده گرفته، این‌طور نیست؟

تفکر درستِ یک یه مرد متأهل اینه که بیش از هر چیزی از این لذت می‌بره که با همسرش ازدواج کرده و با ازدواج با او، همه‌ی این ابعاد زندگی‌اش مال او شده و البته ابعاد زندگی او هم مالِ همسرش شده. وقتی ما درک می‌کنیم که در مسیح هستیم، با مسیح متحد شدیم، این‌طوری ما به سراغ انجیل می‌ریم.

متوجه می‌شیم که بدون مسیح به دنبال برکات فیض خدا نیستیم. همه‌ی این برکات در مسیح، مالِ ماست. او مرکز همه‌چیزه و ما هرگز تمرکز اصلی بر شخص خداوند عیسی رو کنار نمی‌ذاریم و حقیقت اینه که مسیحیان انجیلی، غالباً این کار رو کردند.

شما غالباً موقع گوش دادن به رادیو یا تماشای تلویزیون متوجه می‌شید که برکات به شما عرضه می‌شه، اما خودِ مسیح خیلی زیاد به شما عرضه نمی‌شه؛ و این نکته‌ی بزرگِ پولس رسول بود که اتحاد ما با مسیح، واقعیتِ زیربنایی همه‌ی این برکاته و اگه قراره اون‌ها رو داشته باشیم، باید مسیح رو داشته باشیم. اگه قراره از اون‌ها لذت ببریم، باید بدونیم همه‌ی این‌ها در عیسی مسیح، چون ما به‌وسیله‌ی خدمت روح‌القدس با او متحد شدیم و پاسخ‌مون، اعتماد به اوست و از طریق ایمان در او وارد شدیم.

این واقعیت بزرگی برای پولس بود. او این رو به شکل خیلی چشمگیری در آیه‌ای نشون می‌ده که همیشه خوندن این آیه در جماعت قوم خدا خیلی سخت بوده، چون درباره‌ی مسائل شوکه‌کننده صحبت می‌کنه. من به مطالبی فکر می‌کنم که پولس به قرن‌تیا می‌گه. یادتونه که بعضی از قرن‌تیا به سراغ روسپی‌ها می‌رفتند و او می‌گه، «باید این رو درک کنید که چون شما به‌وسیله‌ی روح‌القدس به خداوند عیسی مسیح متصل شدید، نمی‌تونید با ورود به روسپی‌خانه‌ها، عیسی مسیح رو خارج از روسپی‌خانه‌ها رها کنید؛ و شما فشاری رو که بر اون‌ها تحمیل می‌کنه، می‌بینید.

به اون‌ها می‌گه، «اگه واقعاً با مسیح متحد شدید، متوجه نیستید که چی کار می‌کنید؟ شما هرگز نمی‌تونید از مسیح جدا بشید. نمی‌تونید این بخش از زندگی‌تون رو در اتحاد با مسیح زندگی کنید و بعد به‌راحتی از مسیح جدا بشید و دوباره با مسیح متحد بشید. شما این‌طوری فکر کنید که در واقع می‌گه، «وقتی مرتکب این گناه می‌شید، در اصل دارید به عیسی می‌گید، «عیسی با من بیا، چون تو با منی و من با تو متحدم.»

و می‌بینید که قدرت این مثالی که استفاده می‌کنه، به ما نشون می‌ده که اگه من با مسیح متحدم، این چه واقعیت قدرتمندی در زندگی منه. این زندگی مسیحی من رو تبدیل می‌کنه، چون من به او وصل‌آم و وقتی نسبت به او کوتاهی می‌کنم، این اتصال رو از بین نمی‌برم؛ و به همین خاطر همین، این گناه من شرم‌آور؛ اما این یکی از انگیزه‌های بزرگ من هم هست که کاملاً و مطلقاً وفادار به او زندگی کنم.

حالا بیایید کمی به این فکر کنیم که میزان این اتحاد چقدره. حالا وقتی مسیحی شدید، انگیزه‌ی اصلی‌تون از این انتقال واقعی چی بود؟

شاید بعضی از شما هرگز روزی در زندگی‌تون نبوده که خداوند عیسی رو شناسید؛ اما بعضی از ما انتقال نسبتاً چشمگیری داشتیم. چرا به مسیح ایمان آوردیم؟ چرا مردم می‌گن باید به مسیح ایمان بیاریم؟ خُب، خیلی از ما می‌خواستیم از بارِ تقصیرِ گناه‌مون خلاص بشیم. اما بعد به چه چیزی پی بردیم؟

ما متوجه شدیم که ایمان به مسیح، بزرگ‌تر از اونی بود که فکرش رو می‌کردیم. اینجا بعضی از ما بیست، سی، چهل و شاید پنجاه سال یا بیشتر مسیحی هستیم و هنوز پی می‌بریم که «چیزهایی بیش از تصورمون در اینجا هست.» چرا؟

خُب، اول از همه، یادتونه در ابتدا در مورد این صحبت کردیم که ریشه‌ی اتحادمون با مسیح، در اهداف ابدی خداست.

پولس در افسسیان ۱ می‌گه، «ما پیش از بنیاد عالم در مسیح برگزیده شدیم، برای ستایش جلال او و برای ستایش جلال فیض او.» حالا این چی رو به ما نشون می‌ده؟ به ما نشون می‌ده که اتحادمون با مسیح، که از طریق ایمان تجربه کردیم؛ اول از همه، بر پایه‌ی ایمان من نیست و این یه دلگرمی عظیمی برای ماست.

ایمان ما متزلزل می‌شه، اما بدین معنا نیست که اتحادمون با مسیح هم متزلزل می‌شه؛ چون اتحادمون با مسیح بر پایه‌ی هدف ابدی خداست.

می‌بینید؛ این نه تنها امنیت ایجاد می‌کنه؛ بلکه سرود نیایشی هم ایجاد می‌کنه، این طور نیست؟ فکر اینکه پیش از بنیاد عالم، او به من دل بسته بود، هر وقت کار آینده‌ی خداوند عیسی مسیح رو می‌دید، به نوعی که واقعا فوق از تصور منه، او دید که من با عیسی مسیح متحد شدم، او بدون فکر کردن به من، به عیسی فکر نمی‌کرد و هیچ وقت بدون این تفکر که «این شخص به پسر من، عیسی مسیح تعلق داره»، به من فکر نمی‌کرد. پس ریشه‌ی یه بُعد از اتحادمون، در هدف ابدی خدا و محبت ابدی خداست.

اما و دوماً، یه بُعد دیگه هم در اتحاد ما با مسیح هست و اون هم اینه که پایه‌ی اون در تجسم مسیحه. ایده‌ی خدا فقط این نیست که ما با مسیح متحد شدیم؛ بلکه او پسرش رو با جسم و خون ما به دنیا فرستاد تا اینکه پسرش به گناهکاران وصل بشه. این مفهوم تَجَسُّمِه.

برای همین، عیسی جسم ما رو بر خود گرفت و پولس بارها بر این تأکید کرده؛ اینکه خدا کاری رو انجام داد که شریعت نمی‌تونست به خاطر ضعف جسم ما انجام بده؛ پس خدا پسرش رو در جسم ما فرستاد تا کاری رو برای ما انجام بده که ما نمی‌تونیم برای خودمون انجام بدیم و ما رو با خودش پیوند داد تا همون طور که عهد جدید می‌گه، او «آرَخِگاس» نجات ما بشه.

تا اینکه در جسم ما، کاری رو انجام بده که ما نتوانستیم انجام بدیم؛ تا برای ما و در ما، همه‌ی کارهای لازم برای نجاتمون رو انجام

بده؛ پس وقتی عیسی به دنیا اومد، پسر خدا جسم ما رو بر خود گرفت تا خودش رو به ما وصل کنه؛ گوشتی از گوشت ما و استخوانی از استخوان ما پشه.

البته عهد جدید به ما تعلیم می‌ده که این یک امر واقعیه. گاهی اوقات وقتی لوقا باب ۲ رو برای یه جماعت کلیسایی می‌خونم و در آخر به این کلمات می‌رسم که عیسی، دوازده سالشه و در معبد گم شده و بعد به خونه می‌ره؛ و بعد لوقا زندگی عیسی رو از سن دوازده سالگی تا سی سالگی خلاصه می‌کنه.

ما چیزی درباره‌ی عیسی بین سنین دوازده سالگی تا سی سالگی نمی‌دونیم؛ غیر از اینکه او در قامت رشد کرد. حُب، شما این انتظار رو داشتید. او در رضامندی نزد مردم رشد کرد. انتظار این رو هم داشتید. اما یه چیزی هست که خیلی از مسیحیان انتظار ندارند. او در رضامندی نزد خدا رشد کرد.

گاهی اوقات می‌گم، «اگر عیسایی که بهش ایمان داری، نمی‌تونست در رضامندی نزد خدا رشد کنه، پس تو به عیسای اناجیل ایمان نداری»، اما من متوجه شدم که خیلی از مسیحیان ایمان ندارند که عیسی می‌تونست در رضامندی نزد خدا رشد کنه؛ اما لوقا به ما می‌گه او در رضامندی نزد خدا رشد کرد. وقتی پانزده ساله بود، بیشتر از زمانی که دوازده ساله بود، مورد لطف و رضامندی خدا بود. او در رود اُردن، بیشتر از زمانی که در دوازده سالگی در معبد بود، مورد لطف و رضامندی خدا بود.

بیشترین زمانی که مورد لطف و رضامندی خدا بود، زمانی بود که روی صلیب فریاد زد، «خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» در این مقطع، از بیشترین رضامندی در نزد خدا برخوردار بود. من از کجا اینو می‌دونم؟ چون عیسی خودش به ما گفت، «دلیل اینکه پدر منو دوستم داره، اینه که من جانم رو برای گوسفندان دادم.» بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم یک یه لحظه در تاریخ زندگی عیسی، پدر در سکوت این سرود رو می‌خوند، «که عیسای من، دوستت دارم.

می‌دونم که تو مال منی. عیسای من، الان بیش از هر زمانی دوستت دارم؛» این لحظه‌ای بود که او به‌خاطر اطاعت از پدر آسمانی‌اش، خشم خدا رو بر جاننش گرفت، تا به مرگ مطیع شد، حتی مرگ بر روی صلیب.

البته همه‌ی این‌ها به ما نشون می‌ده که خداوند عیسی با چه عمقی با ما متحد شده تا مثل ما زندگی کنه و حقیقتاً مثل ما بمیره؛ و بعد به‌عنوان نجات‌دهنده‌ی قیام کرده، ما رو به اتحاد زنده با خودش وارد کنه. این تفکر، شگفت‌انگیزه؛ مسیحیان اولیه، برای تقریباً برای پانصد سال اول تاریخ کلیسا باهاش کشمکش داشتند، «ما چطور به‌درستی خداوند عیسی مسیح رو توصیف کنیم تا شگفتی این اتحاد با نجات‌دهنده‌ای رو درک کنیم که واقعاً می‌تونه همه‌ی کسانی رو که از طریق او نزد خدا می‌زن، کاملاً نجات بده؟ چون نه تنها خدا با اهدافش، ما رو با پسرش متحد کرد، بلکه پسرش هم خودش رو با جسم ما متحد کرد.

هیچ لحظه‌ای از زندگی مون نیست، هیچ تجربه‌ای نیست که بتونیم بگیریم عیسی، «حُب، تو اینو درک نمی‌کنی.» البته او دقیقاً

چیزی رو که ما تجربه می‌کنیم، تجربه نکرد؛ اما به جرات میشه گفت: همه‌ی تجربیاتش، عمیق‌تر از تجربیات ما بود؛ خودش رو به انسانیت ما وصل کرد تا بتونه کاهن اعظم وفادار و رحیم باشه.

ما کاهن اعظمی نداریم که نتونه ما رو درک کنه، چون او از هر لحاظ مثل ما نیست. ما وسوسه شد.

پس دوستان من، ما نباید اتحاد با مسیح رو به ایده‌ی الهیاتی بدونیم. باید یاد بگیریم که اتحاد با مسیح رو مثل ازدواج با او بدونیم، ما با او زندگی می‌کنیم.

او بیش از هر کسی ما رو می‌شناسه. او تجربه کرده و او ما را درک می‌کنه. بنابراین، زندگی در مشارکت با کسی که با او متحد شدیم، قطعاً بالاترین امتیاز ما در این دنیاست.

پس اتحاد ما با مسیح، بر پایه‌ی برگزیدگی ازلی خداست. بر پایه‌ی تجسم مسیح، اما بر پایه‌ی پیوند ما با او در ایمان هم هست. این چیز خیلی جالبی در عهد جدید که به نظرم خیلی شایان توجه؛ اینکه عهد جدید کل زندگی ما رو با همه‌ی جزئیات، این‌طور خلاصه می‌کنه و می‌گه، «ما این چیزها رو در مسیح تجربه می‌کنیم.» پس بنابراین در مسیح از اسارت و گناه‌مون آزادیم. ما در مسیح برای ستایش جلال خدا زندگی می‌کنیم.

در مسیح ازدواج می‌کنیم. در مسیح از همدیگه استقبال می‌کنیم. در مسیح صحبت می‌کنیم و حکمت داریم. در مسیح خواهیم مُرد. مردگان در مسیح برخوانند خاست. عهد جدید می‌گه، «بدن ما اعضای مسیح شده.»

و زیربنای همه‌ی این‌ها، یک یه زبان کاملاً منحصر به فرد. ظاهراً، این در جای دیگه‌ای در زبان یونانی قدیم دیده نمی‌شه.

پولس رسول فقط درباره‌ی ایمان «در مسیح» یا ایمان «به مسیح» صحبت نمی‌کنه، بلکه ایمان «درون مسیح»؛ «پِستُونیو»، فعل «ایمان داشتن»؛ «ایس»، «درون» مسیح. ظاهراً، در کل ادبیات باستان، هیچ مثال دیگه‌ای از کسی نیست که «درون» کسی دیگه‌ای ایمان داشته باشه.

شاید پولس این کاربرد زبان رو اختراع کرده تا به ما نشون بده که بله، ما «به مسیح» ایمان داریم؛ ما «درباره‌ی مسیح» ایمان داریم، اما در واقع، ایمان واقعی، ما رو به «درون مسیح» می‌بره، ما رو «به اتحاد و مشارکت با خداوند عیسی مسیح» می‌بره؛ تا با او یکی بشیم. ما با او ادغام نمی‌شیم. ما همیشه خودمون هستیم، اما با او یکی می‌شیم، بدین معنا که؛ یا شاید دقیق‌تر بگیم، شبیه به مرد و زنی هست که یک با هم تن می‌شن.

اون‌ها هنوز دو شخص متفاوت‌اند، اما عهد جدید در مورد یه رازی صحبت می‌کنه. یادتونه که پولس چطور در افسسیان ۵ اینو مطرح می‌کنه؛ بعد از همه‌ی این تعالیم فوق‌العاده درباره‌ی رابطه‌ی زن و شوهر، این جمله‌ی شگفت‌انگیز رو می‌گه، «در واقع من اینجا درباره‌ی مسیح و کلیساش صحبت می‌کنم.» این قیاس بین ازدواج و اتحاد با مسیح. حالا معمولاً فکر می‌کنیم اتحاد با

مسیح، مثل ازدواجه. پولس برعکس فکر می‌کند. او می‌گه، «ازدواج مثل اتحاد با مسیح». موضوع بزرگ، این اتحاد شگفت‌انگیز ایمانداران با خداوند عیسا است.

و همون‌طور که خواهیم دید، او در جاهای مختلف، ابعاد این اتحاد رو بررسی می‌کند؛ اینکه این دائمی هست؛ شگفت‌انگیزه؛ اما در دوم قرن‌تیا ۵: ۱۷ این‌طور می‌گه، «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است»، یا به‌نظم ترجمه‌ی درست‌تر اینه که «اگر کسی، در مسیح، خلقت تازه است.» فکر نمی‌کنم پولس می‌گه، «اگه در مسیح هستید، خلقت تازه یا موجود تازه هستید.» شاید این درست باشه. من فکر نمی‌کنم که این حقیقت این متن باشه.

به‌نظم حقیقت این متن اینه که «وقتی در مسیح هستید، به‌نظام دنیای جدیدی وارد شدید که همه‌چیز در اون متفاوت.»

مردم غالباً به‌من می‌گن، «خُب، تو در اسکاتلند زندگی کردی، در آمریکا زندگی کردی، این‌ها چه فرقی دارن؟» پاسخ معمول من اینه که «همه‌چیز متفاوت. واقعاً همه‌چیز متفاوت. فقط کمی متفاوت.» آیا این در مورد مسیحی بودن و اتحاد با خداوند عیسی مسیح هم صدق نمی‌کند؟ قضیه این نیست که دیگه بعضی کارها رو انجام نمی‌دید؛ اگرچه شاید این درست باشه؛ یا بعضی کارها رو انجام می‌دید؛ شاید این درست باشه. اما همه‌چیز کاملاً تبدیل شده.

یادمه وقتی جوون بودم، برای اولین بار به این آیه برخورد و توجه‌ام رو جلب کرد، چون تجربه‌ی مسیحی شدن من رو آشکار می‌کرد. یادمه یه سرودی که قبلاً می‌خوندم، کلماتش این بود، «در هر نمایی، یک یه چیزی هست که چشمان عاری از مسیح، هرگز اونو ندیده»؛ و من فکر کردم، «دقیقاً همین اتفاق برای من افتاده. من این دنیا رو با چشمان متفاوتی می‌بینم.» اون موقع اینو درک نکردم، ولی الان درکش می‌کنم. دلیل اینکه این دنیا رو با چشمان متفاوتی درک می‌کنم، اینه که در واقع به دنیای دیگه‌ای تعلق دارم، چون «اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه است.»

جان کلونین در «مبادی مذهب دین مسیحیمسیحیت»، به‌طرز فوق‌العاده‌ای می‌گه، «تا زمانی که مسیح خارج از ما می‌مونه و ما از او جدا هستیم، همه‌ی رنج‌ها و کارهای او برای نجات نژاد بشر، بی‌فایده و بی‌ارزش خواهد بود، چون اون اومد تا چیزی رو که از پدر دریافت کرده بود، با ما قسمت کند تا این چیزها مال ما بشه و او با ما و در ما ساکن بشه.» این اتحاد با مسیح.